

منگنه ذلت یا شهادت

امام حسین - سلام الله عليه - آشکارا ما را به پیروی از هدفهای قیام عاشورا فرا می خواند: «و لکم فی اسوه»: «من برای شما الگو هستم». امامان شیعه در کردار و گفتار برای مردم، چه در سطح فردی و چه در سطح اجتماعی، نمونه و اسوه اند. در این زمینه، تفاوتی بین معصومان (ع) وجود ندارد؛ هر چند برخی موفق به تشکیل حکومت نشدند، برخی سیاستهای قهرآمیز برگزیدند و بعضی با توجه به وضع و موقعیت ویژه، صلح را پذیرا شدند. آنجا که امام حسین با توجه به از دست دادن همه یاران خویش، ندای «هل من ناصر ینصرنی؟»^۱ و «هل من معین یرجو ما عند الله فی اعانتنا»^۲ سر می دهد، در واقع با تمامی حق جویان در همه زمانها و مکانها سخن می گوید؛ و از آنان برای یاری رساندن به حق و حقیقت استمداد می کند؛ تو گویی که دو حرکت حق و باطل از هابیل و قابیل تا قیام آل محمد (ص) در برابر هم صف کشیده اند. شیعه در طول تاریخ به وجود این تضاد توجه دارد؛ و همواره خود را در مقابل ظالمان و ستمگران قرار می دهد؛ همچنان که در زیارت عاشورا می خوانیم: «انی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم»^۳ (هماره در صف دوستان شما، و در برابر دشمنانتان قرار خواهم داشت).

حسین بن علی (ع) نماینده انسانیت بود؛ و فقط به زمان و مکان خویش تعلق نداشت: «کشته شدن حسین (ع) یک فاجعه بود، اما فاجعه ای استثنایی؛ و بعد از چهارده قرن، یک تاریخ نگار بی طرف آن فاجعه را به شکل کوهی طولانی و مرتفع می بیند که فاجعه جنگهای دیگر در پشت آن پنهان است؛ و به چشم نمی آید».^۴ شعار «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» به این معناست که نبرد حق و باطل امری واقعی است؛ و سلطه گران به خاطر فساد آور بودن قدرت نمی توانند ندای ستمدیدگان را بشنوند. این بدان جهت است که هر چند قدرت به شکل نظری نسبت به هر گونه جهت گیری مثبت و منفی بی رنگ و خنثی است، اما در عمل همواره به فساد می گراید؛ و همان گونه که لرد آکتون گفته: «قدرت فساد می آورد؛ و قدرت مطلق، فساد مطلق». به همین میزان، ثروت نیز می تواند عامل فساد یا صلاح در زندگی انسان شود؛ هر چند در عمل و به شکل بالقوه مایه شر و فساد است: «المال مادة الشهوات».

قیام عاشورا به منظور دفاع از یکتا پرستی، رفع ستم و احیای ارزشهای دینی و اسلامی به وقوع پیوست؛ و از این جهت، نه تنها با اهداف صلح امام حسن مجتبی (ع) و صلح حدیبیه و نیز رأفت عیسوی در تضاد نیست، بلکه مؤید و لازم و ملزوم یکدیگرند. همه انبیا و معصومان - سلام الله علیهم - در خط واحد اسلام - در معنای عام

^۱. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۵.

^۲. همان، ج ۲، ص ۳۲.

^۳. فرازی از زیارت عاشورا.

^۴. کورت فریشلر، امام حسین (ع) و ایران، ص ۲۶۲.

خود^۵ - قرار داشته‌اند؛ و اگر واکنشهای متفاوتی از آنان در برگ‌های تاریخ به ثبت رسیده، با توجه به موقعیتها و مقتضیات زمان و مکان آنها قابل توجیه است: «الحسن و الحسين امامان قاما او قعدا»، «امام حسن (ع) و امام حسین (ع) در حرکت و قیام یا نشستن (از جنگ) برای شما الگو و امامند».

تأثیر پیام عاشورا بر انقلاب اسلامی

هدف مشترک قیامهای انبیا و معصومان (ع) تقویت و حفظ کلمه توحید، احیای ارزشهای الهی و انسانی، تعالی بشر و اقامه عدل و قسط در جامعه است. امام حسین (ع) در وصیت به محمدبن حنفیه فرمود هدف قیام من چیزی جز امر به معروف و نهی از منکر نبوده است: «انی لم اخرج اشراً و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی». اگر از این ابعاد به نهضت حسینی بنگریم، بی‌تردید بهترین و والاترین تأثیر آن بر انقلاب اسلامی ایران را شاهد خواهیم بود. حرکتهای مردمی و انقلابی ملت ایران و رهنمودها و عملکرد حضرت امام خمینی - قدس سره الشریف - به عنوان رهبر و بسیج‌گر مردم، دلیل مثبتی بر این مدعاست. شهادت‌خواهی مردم در پیش و پس از انقلاب اسلامی به پیروی از مشی سالار شهیدان - حضرت حسین بن علی (ع) - بوده است. شعارهای توده مردم در جریان انقلاب اسلامی و به ویژه شهادت طلبی ایشان در جبهه‌های جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، بیانگر تأثیر ژرف عاشورا بر فرهنگ اصیل آنان است. اوج راهپیمایی‌ها و تظاهرات مردم و بسیج مردمی و مبارزه با رژیم ستم شاهی در دو روز تاسوعا و عاشورا واقع شده بود، همچنان که امام خمینی نیز نهضت عظیم خویش را علیه رژیم را از روز دوازدهم ماه محرم آغاز کرد. خود معظم‌له در این باره می‌فرماید: «محرم ماهی است که عدالت در مقابل ظلم، و حق در مقابل باطل قیام کرد؛ و به اثبات رسیده که در طول تاریخ همیشه حق بر باطل پیروز شده است».^۶ وی در جای دیگر در باره اهداف قیام حسینی خاطر نشان می‌سازد: «قیامشان، انگیزه‌شان نهی از منکر بود؛ و این که هر منکری باید از بین برود؛ و از جمله حکومت جور باید از بین برود».^۷ امام خمینی انگیزه نهضت عاشورا را «نجات مکتب اسلام» می‌داند. از دیدگاه وی، حضرت امام حسین - سلام الله علیه - تمام اصحاب و جوانان، همه مال و منال، و هر چه داشتند را در راه خدا دادند؛ و برای تقویت اسلام و مبارزه با ظلم قیام کردند؛ و با فداکاری بی‌نظیر و نهضت الهی خود واقعه بزرگی را به وجود آوردند که کاخ ستمگران را فرو ریخت و مکتب اسلام را نجات داد. البته، در نقد ادعای هدف بودن تشکیل حکومت نمی‌توان به صرف امر به معروف و نهی از منکر استناد نمود. مطهری در نقد شهید جاوید معتقد است هدف قیام امام امر به معروف و نهی از منکر بوده است، نه

^۵ "اسلام" در معنای عام خود حتی پیامبران سلف را در بر می‌گیرد: آل عمران: ۶۷: "ما کان ابراهیم یهودیاً و لا نصرانیاً و لکن کان حنیفاً مسلماً".

^۶ قیام عاشورا در کلام و پیام امام خمینی، ص ۴۸ - ۴۹.

^۷ همان، ص ۳۸ - ۳۹.

تشکیل حکومت.^۱ این سخن تا اندازه‌ای حاوی کلی‌گویی است. همه قیامهای امامان و حتی قیام نکردنشان (و پناه بردن به کارهای فرهنگی یا تقیه) هم نوعی امر به معروف و نهی از منکر تلقی می‌شود. تحلیل صالحی نجف-آبادی را از زاویه‌ای دیگر باید نگریست، که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

با توجه به این که در هر انقلاب می‌توان سه عنصر ایدئولوژی و ارزشها، رهبری و مردم را تشخیص داد، تأثیرگذاری قیام کربلا بر انقلاب اسلامی را با عنایت به موارد زیر می‌توان مورد بررسی قرار داد:

الف- اهداف و آرمانهای انقلاب اسلامی و شباهت آنها با قیام عاشورا، از جمله آزادگی، احیای دین، برقراری عدالت اجتماعی، پیوند دین و سیاست و ...،

ب- عملکرد رهبر انقلاب اسلامی در بسیج توده‌ها با توجه به اهداف حرکت احیای گرایانه حضرت امام حسین (ع)،

ج- سببها و شعارهای مردم به هنگام انقلاب و اوج‌گیری قیام آنها در زمانهای مختلف همانند تاسوعا و عاشورا.

مردم ایران در حمله نیروهای عراقی در سال ۱۳۵۹ چاره‌ای جز مقاومت نداشتند؛ خواه نتیجه‌اش پیروزی باشد یا شهادت. نتیجه مقاومت نکردن در مقابل صدام چیزی جز ذلت نبود، و راه سوم هم وجود نداشت. بنابراین، چاره‌ای جز مقاومت وجود نداشت. ملاک دو راهی ذلت یا شهادت در خصوص سالهای اول جنگ عراق علیه ایران وجود داشت.

با وجود تشابه بین اهداف قیام عاشورای حسینی و انقلاب اسلامی ایران، از تفاوت‌های میان این دو حرکت عظیم اسلامی-انسانی نباید غافل بود، که در ادامه به مهمترین آنها اشاره می‌شود.

ویژگی قیام عاشورایی: دو راهی ذلت یا شهادت

همان‌گونه که اشاره شد، معصومان (ع) در مبارزه علیه حاکمان جور زمان خویش، در صدد تقویت و حفظ اسلام، احیای ارزشهای دینی، تعالی انسانها و اقامه قسط و عدل در جوامع بشری بوده‌اند؛ هرچند اوضاع و موقعیتهای زمانی-مکانی آنها، ضرورت اتخاذ شیوه‌های مناسب و گاه-در ظاهر-متضادی را ایجاب کرده است. برای مثال، اگر حضرت امام حسن مجتبی-سلام الله علیه- در موقعیتی همچون برادر بزرگوارش از نظر زمانی و مکانی قرار داشت، به طور مسلم و و بی هیچ شک و تردیدی راه شهادت را برای خود و پیروانش برمی‌گزید.

در اهداف والای ائمه اطهار-سلام الله علیهم- از نظر کلی و اصولی و در نهایت، هیچ‌گونه تضادی وجود ندارد. آنچه در راه حصول به این اهداف حصول در درجه اول اهمیت قرار دارد، گزینش راه صحیح و درستی است که سرانجام به مصلحت و جامعه اسلامی باشد. شیوه‌های برگزیده از سوی معصومین (ع) ممکن است در برهه‌ای

^۱. مرتضی مطهری،؟؟؟

از زمان مسالمت آمیز و در زمان مناسب دیگری همراه با قهر و خشونت باشد، که برای افراد در بدو امر متضاد و متعارض به نظر آید.

اگر پرسش اصلی پیرامون مسئله مهمی تحت عنوان «ذلت یا شهادت» را مطرح کنیم، در نخستین مرحله باید چنین آغاز کنیم که: «چرا وقتی راه پیروزی بر امام حسن مجتبی (ع) بسته شد، راه شهادت را برنگزیدند؟». مغالطه‌هایی که در برخی نوشتارهای تاریخی وجود دارد، آن است که آن حضرت با اثبات خیانت فرماندهان، کشیدن سجاده از زیر پا و زخمی شدن ران مبارکش و ... لزوم صلح را مورد تأیید قرار دادند، در حالی که برای سبط اکبر رسول الله (ص)، راه شهادت (همانند قیام عاشورا) باز بود! پس بلافاصله پرسش دوم مطرح می‌شود که: «چرا امام حسن (ع) با همان یاران اندک تا آخرین قطره خون و تا سر حد شهادت نایستادند و مبارزه نکردند؟».

موقعیت زمانی امام حسن (ع) به صورت ماهوی با موقعیت زمانی و مکانی سبط اصغر - حضرت امام حسین (ع) - متفاوت بود. حکومت معاویه، مشروعیتی بیش از فرزندش یزید داشت؛ چرا که او به طور علنی به فسق و فجور دست نمی‌زد، در حالی که یزید فردی دائم‌الخمر و ظاهرالفسق بود و به راحتی نمی‌توانست در جامعه مذهبی باقیمانده از حکومت پیامبر (ص) مشروعیتی کسب کند. امام حسین (ع) بخش بزرگی از دوران امامتشان را در زمان معاویه گذراندند. هیأت حاکمه نیز اصراری بر گرفتن بیعت از ایشان نداشت و آن حضرت بنا به مصالحی که عمده‌ترینش حفظ دین جدش رسول خدا (ص) بود، زمان را برای قیام مسلحانه مناسب نمی‌دانستند. ضمن این که درگیری ظاهری همانند آنچه در کربلا اتفاق افتاد، صورت نگرفت؛ و به بیانی دیگر، حضرت امام حسین (ع) در زمان معاویه هیچ‌گاه در «تنگنای ذلت یا شهادت» قرار نگرفتند که ناگزیر به انتخاب یکی از آن دو باشند.

معاویه بارها به پسرش - یزید - توصیه کرد که مبادا حسین (ع) را در دو راهی بیعت یا شهادت قرار دهی! اما یزید که کیاست پدر را نداشت و راه‌های نفاق را همچون او نمی‌دانست، چون بر کرسی خلافت غاصبانه نشست، دستور داد از امام (ع) به هر صورت و تحت هر شرایطی بیعت بگیرند. تنها دوازده روز از مرگ معاویه گذشته بود که یزید بر امام سخت گرفت. اباعبدالله (ع) ده سال در زمان معاویه زندگی کردند و به او گفتند با تو جنگ و حتی مخالفت ندارم: «ما اردت لك حرباً و لا عليك خلافاً»^۹. البته تنها مسئله به جاهرالفسق بودن یزید باز نمی‌گردد؛ چرا که معاویه هم سب و لعن می‌کرد و یاران امام را به شهادت می‌رساند.^{۱۰} در چنین وضعی است که سیدالشهداء (ع) به سخن می‌آیند و می‌فرمایند: «ما از خدایم و به سوی او باز می‌گردیم. وای بر اسلام! چرا که امت اسلامی باید به رهبری فردی همچون یزید تن دهد».^{۱۱} این پاسخی است که فرزند عزیز فاطمه (س)

^۹. رجال کشی، ص ۴۹.

^{۱۰}. نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، نگاهی به حماسه حسینی استاد مطهری، ص ۸۶-۸۷.

^{۱۱}. تحف العقول، ص ۲۴۱: «أنا لله و أنا اليه راجعون، و على الاسلام السلام. اذ قد بليت الأمة براع مثل يزید».

در رویارویی با مروان بن حکم - حاکم مدینه - بیان فرمودند. آیه «استرجاع» (انا لله و انا اليه راجعون) در زمانی بر زبان جاری می‌شود که شخص با مصیبت بزرگی روبرو شود، و چه مصیبتی بزرگتر و بالاتر از این که یزید بن معاویه بی‌خبر از اسلام و انسانیت بر جایگاه فرزند رسول خدا و امام معصوم (ع) تکیه زند و از او طلب بیعت کند؟ یزید صاحب موقعیت و مقامی در این راستا نیست؛ و بر این اساس است که حضرت حسین - سلام الله علیه - با چنین عتابی پیشنهاد بیعت را رد می‌کند، و تن به ذلت نمی‌دهد. و از این جاست که معیار اصلی مشخص می‌شود، و آن این که اگر مؤمنی در دو راهی «ذلت یا شهادت» قرار گیرد، چاره‌ای جز پذیرفتن و در آغوش گرفتن شهادت نخواهد داشت: «آگاه باشید که آن فرزند خوانده پسر فرزند خوانده، مرا بین ذلت و شهادت قرار داده است، ذلت و خواری برای ما، رسول خدا و مومنان پاکدامن محال است».^{۱۲} ظاهراً در خصوص هیچ یک از وقایع تاریخی جملگی معصومان (ع) دو کلمه «سلة» و «ذلة» در کنار هم نیامده‌اند. حضرت امام حسین - سلام الله علیه - در مقامی دیگر می‌فرماید: «لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا اقر اقرار العبید» (من زیر بار ذلت نخواهم رفت، و هرگز همچون بردگان به سیادت شما اقرار نخواهم کرد). شایان توجه است که اگر امام حسین (ع) می‌توانستند از این تنگنا رهایی یابند، بی شک راه شهادت را بر نمی‌گزیدند، و بر این اساس بود که چندین بار راه سومی به یزید پیشنهاد کردند: مطرح نشدن مسئله بیعت از سوی یزید و رفتن امام به شهری مانند یمن یا مدینه. شاید به همین دلیل باشد که در زیارت عاشورا می‌خوانیم «اللهم اجعل محیای محیا محمد و آل محمد و مماتی ممات محمد و آل محمد»؛ با این که سیاق بحث اقتضا داشت دعا کنیم که زندگی و مرگمان را همانند امام حسین (ع) قرار دهد. پس از این که سیدالشهداء (ع) در محاصره نظامی حربین یزید ریاحی قرار گرفتند، اعلام کردند که خواهان بازگشت به سرزمین حجاز هستند. این مسئله با مخالفت شدید حر روبه‌رو شد؛ و پس از مشاجره لفظی بین آن دو، به پیشنهاد حر قرار شد، امام (ع) از راهی فرعی غیر از راه کوفه حرکت کنند تا او در این زمان با نوشتن نامه‌ای به ابن زیاد از او کسب تکلیف کند. زمانی که امام (ع) بار دیگر در محاصره ارتش چهار هزار نفری عمر بن سعد قرار گرفتند، بسیار کوشیدند تا قرار ترک خصومت بین طرفین به وجود آید، و از خونریزی جلوگیری شود و خود به حجاز برگردند. بدین منظور، حضرت امام حسین (ع) تا روز عاشورا چند بار با لشکر جور وارد مذاکره شدند، اما دستور پسر معاویه آن بود که اگر امام به بیعت (مشروعیت دادن به حاکمیت یزید) تن ندادند، ایشان را به شهادت برسانند. بنابراین، انتخاب شهادت از بین دو راهی ذلت یا جنگ از باب نبودن چاره بود؛ و با تحلیل عقلانی سازگاری دارد.

^{۱۲}. محدث قمی، *نفس المهموم*، ص ۱۴۹: «الا لعنة الله على الناكثين الذين ينقضون الايمان بعد توکيدها و قد جعلتم الله عليه كفيلاً؛

فانتم والله هم. الا و ان الداعي بن الدعی قد ركزني (خيرنا، تركني) بين اثنين السلة و الذلة و هيهات منا الذلة يابى الله ذلك لنا و

رسوله و المؤمنون و جدود؟؟؟ طابت و حجور طهرت...».

از سخن فوق می‌توان نتیجه گرفت که نباید کل قیام عاشورا را به قدرت سیاسی و حکومت گره زد و به آن فروکاست؛ آن گونه که صالحی نجف‌آبادی تحلیل کرده است.^{۱۳} احتمال تشکیل حکومت چندان زیاد نبود. بحث ظلم‌ستیزی و قرار گرفتن در تنگنای ذلت یا شهادت غیر از زیاد بودن احتمال تشکیل حکومت است. امام به این دلیل به سمت کوفه حرکت کرد که در حرم ممکن بود ترور شود، و بالاخره یزید از ایشان دست نمی‌کشید. در این حیص و بیص، کوفیان هم از خود تمایل نشان دادند. امام چون به صداقت ایشان مشکوک بود، مسلم و قیس را روانه آن‌جا ساخت. آن گونه تحلیل نمی‌تواند ماهیت اختلافات قبیله‌ای آن زمان را تحلیل کند. یکی از جنبه‌هایی که نباید از آن غافل شد، ماهیت قبیله‌ای روابط آن دوره است. همچنین، متصل کردن این گونه مباحث به علم غیب امام نه تنها مشکلی از تحلیل تاریخی حل نمی‌کند، بلکه اشکالات جدیدی ایجاد می‌نماید. به طور مثال، اگر بخواهیم به جای تبیین علیّ به علم غیب پناه بریم، این اشکال به وجود می‌آید که اگر امام از اول علم غیب داشتند که کوفیان عهدشکنی می‌کنند، نمی‌بایست مسلم و قیس را به کوفه اعزام می‌کردند.

با مقایسه شرایط قیام عاشورا با واقعه صلح امام حسن (ع) به این نتیجه می‌رسیم که آن حضرت در تنگنای دو راهی قرار نگرفتند، زیرا معاویه نه به صراحت و نه به طور ضمنی از امام حسن (ع) درخواست مشروعیت دادن به حکومت جور یا قبول شهادت نکرد. بدین جهت، وقتی امام حسن (ع) نتوانستند از نظر ظاهری پیروز شوند، با قرارداد صلحی روبه‌رو شدند که بیشتر موادش به نفع حضرت بود، و لاقلاً می‌توانست افکار عمومی را که تا به حال به سود معاویه بود تغییر دهد. افکار عمومی زمان معاویه به گونه‌ای بود که اگر امام مجتبی (ع) راه شهادت را برمی‌گزیدند، این پرسش برای مردم مطرح می‌شد که: معاویه ظاهرالصلاح است، خواستار جنگ هم نیست، قرارداد صلحی هم تنظیم کرده که بیشتر موادش به سود امام است، و با این که می‌تواند به جنگ ادامه دهد، پیشنهاد صلح می‌کند، پس چرا امام حسن (ع) اصرار بر جنگ دارند؟! جان کلام این که امام حسین (ع) به دلیل قرار گرفتن در تنگنای ذلت یا شهادت، چاره‌ای جز در آغوش گرفتن مرگ سرخ نداشتند، در حالی که راه سومی (صلح با حاکم بدون پذیرفتن مشروعیت حکومت) پیش روی امام مجتبی (ع) باز بود.

تنگنای «ذلت یا شهادت» و آرمانهای انقلاب اسلامی

اینک با عنایت به اهداف کلی قیام عاشورا و تبیین معیارهایی که ذکر آنها رفت، می‌توان به تطبیق بین نهضت سالار شهیدان، حضرت حسین بن علی (ع)، و انقلاب اسلامی پرداخت. اگر فرض کنیم که انقلاب اسلامی ایران با تهدید دوگانه ذلت یا شهادت در نظام بین‌الملل روبه‌رو شود، بر اساس استنتاجی که صورت گرفت، چاره‌ای جز مبارزه تا سر حد شهادت (و حتی در خطر قرار گرفتن اصل نظام) باقی نمی‌ماند. اما با توجه به موقعیتهای جهانی از یک سو، و جایگاه جمهوری اسلامی ایران در جامعه بین‌الملل، وقوع چنین احتمالی بسیار

^{۱۳}. نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، شهید جاوید.

بعید به نظر می‌رسد. انقلاب اسلامی ایران هرچند با تهدیدهای مهمی از سوی استکبار جهانی به‌ویژه ایالات متحده آمریکا روبه‌رو بوده، اما معمولاً راه سومی نیز پیش روی خود داشته است. پس، نمی‌توان انقلاب اسلامی را به قیام امام حسین (ع) از این جهت مقایسه کرد، و عملیات انتحاری در سطح کلان را نتیجه گرفت.

دکترینهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی و تنگنای ذلت یا شهادت

طبق یک تقسیم‌بندی، در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران چهار دکترین قابل ارائه است: ابتدا به تعریف و مقتضیات هر یک از دکترینها اشاره می‌کنیم؛ و آن‌گاه ارتباط آنها را با تنگنای ذلت یا شهادت بررسی خواهیم کرد:^{۱۴}

۱. دکترین پراگماتیسم مطلق: هواداران این ایده معتقدند ارزش هر واقعیتهایی به عمل و مشاهده آن مربوط است؛ و هر حکم و قضیه‌ای وقتی اهمیت دارد که اثر عملی بر آن مترتب باشد. مبتکر نظریه عمل‌گرایی، ویلیام جیمز - فیلسوف مشهور امریکایی - است. معتقدان به عمل‌گرایی در قالب اسلام را می‌توان «پراگماتیستهای مطلق» خواند. آنها به بهره‌گیری یک ملت از همه امکانات برای حیات و رشد کشور در جامعه بین‌المللی اعتقاد دارند؛ و بدین سبب، استفاده از هر وسیله و ایدئولوژی را جهت کسب و ازدیاد قدرت ملی مجاز می‌دانند. این گروه عقیده دارند که هدف از تمسک به اسلام، در واقع، قدرتمند کردن دولت و نظام موجود است؛ و اهداف برون مرزی اگر در این راستا قرار گیرند قابل توجیه‌اند.

بدیهی است چنین نظریه سودجویانه‌ای با روح اسلام سازگار نیست. به طور مثال و بر اساس کتاب *مسئولیت‌های فراملی در سیاست خارجی دولت اسلامی*، قدر متیقنی در وظایف برون مرزی دولت اسلامی وجود دارد که با هیچ‌گونه توجیهی نمی‌توان آنها را تعطیل کرد:

«مؤمن برادر مؤمن و همانند یک بدن است که اگر یکی از اجزای آن آسیب ببیند، درد را در دیگر اجزاء می‌گستراند».^{۱۵}

۲. دکترین ملی‌گرایی: اهداف این دکترین از پراگماتیسم مطلق فاصله می‌گیرد؛ اما از سوی دیگر، رسالت خود را خدمت به وطن از طریق اسلام^{۱۶} معرفی می‌کند:

«خداوند عزیز از هیچ‌یک از رسولان خود و از هیچ‌امام و امتی نخواسته است بیش از دفاع شخصی و قومی و فراتر از ارشاد و احسان و یا خدمت به نوع ناس، دستپاچگی در دستگاه خلقت به خرج داده، کفرستیزی پیشه

^{۱۴}. سید صادق حقیقت، *مسئولیت‌های فراملی در سیاست خارجی دولت اسلامی*، فصل دوم.

^{۱۵}. عبدالله شبر: *الاخلاق*، ص ۹۶: «المومن اخ المومن کالجسد الواحد ان اشتکی شیئاً منه وجد الم ذلک فی سائر

جسده».

^{۱۶}. مهدی بازرگان: *حکومت جهانی واحد*، ص ۹ - ۲۸.

نمایند، یا به نابودی شیطان و کافران و قلع و قمع تعرضی مستکبرین، طاغوتیان و شیاطین بپردازند، یا خود را موظف به پاک کردن جهان از ظلم و ظالمها و به استقرار قسط و عدل در دنیا، پیش از ظهور امام زمان بدانند.^{۱۷}

۳. دکترین صدور مطلق انقلاب: بر اساس این نظریه که می‌توان آن را «جهان‌گرایی محض» نامید، وظیفه دولت اسلامی کمک به مظلومین و مستضعفین و هدف فرعی آن، رفع نیازهای داخلی است. جهان‌گرایان محض امید دارند که مجموع اقدامات برون‌مرزی در دراز مدت اثر شایان توجهی در پیشبرد مقاصد و اهداف کلی مکتب و ایدئولوژی داشته باشد. این دکترین در سیاست خارجی دولت اسلامی ممکن است با توجه به این نکته که ما موظف به «نتیجه» نیستیم، مورد حمایت قرار گیرد. بر این اساس، آنچه باید مورد توجه قرار گیرد، اجرای فرامین الهی بدون توجه به عدالت و نتایج آن است. وظیفه امام حسین (ع) نیز مبارزه با ظلم و جور یزیدی بود؛ و توجه خود را به انجام وظیفه معطوف می‌کرد.

در نقد این نظریه باید توجه داشت که: اولاً معنای صحیح «مکلف به انجام وظیفه بودن» آن است که پس از انتخاب راه و استراتژی صحیح بر اساس عقلانیت (دینی)، نباید از نتایج احتمالی آن هراس داشته باشیم، نه آن که قبل از پیدا کردن استراتژی به هر نوع شیوه‌ای به این بهانه تن بدهیم.

ثانیاً: همان‌گونه که ذکر کردیم، اباعبدالله الحسین (ع) در تنگنای ذلت یا شهادت قرار داشتند، و بارها کوشیدند خود را از آن بن‌بست برهانند. در مورد سیاست خارجی ایران معمولاً راههای سوم یا چهارمی نیز وجود داشته است.

ثالثاً: انجام تکالیف الهی بدون عنایت به عواقب آن، مسئله‌ای تک‌بعدی است؛ و تنها از یک زاویه به آمال دولت اسلامی نظر دارد. اگر اعانت مسلمین و کمک به مستضعفین حکمی است که از فقه ناشی می‌شود، باید قاعده «الاهم فالاهم» و قاعده «وسع» را نیز مدنظر قرار داد. دولت اسلامی همواره با منابعی محدود و وظایفی متعدد روبرو است و با توجه به توانایی‌هایش باید «اهم» را بر «مهم» مقدم بدارد؛ همان‌گونه که همواره باید به میزان قدرت خود نیز توجه داشته باشد. هیچ دولتی، خصوصاً در زمان غیبت معصوم (ع)، امکان اصلاح کل جوامع را نخواهد داشت؛ والا ضرورتی برای ظهور امام عصر (ع) وجود نداشت. دولتهای اسلامی در زمان غیبت باید اهداف خود را محدود انتخاب کنند، و گامهای خود را کوچک بردارند.

۴. دکترین ام‌القری: این تئوری معتقد است که اگر کشوری در میان بلاد اسلامی، ام‌القرای دارالاسلام شد، به گونه‌ای که شکست یا پیروزی آن، شکست یا پیروزی کل اسلام به حساب آید، حفظ ام‌القری بر هر امر دیگری ترجیح می‌یابد؛ و می‌توان در صورت لزوم، حتی احکام اولیه را نیز تعطیل کرد.^{۱۸}

صرف نظر از نقاط قوت این نظریه، باید گفت: اولاً بر اساس کتاب مسؤولیتهای فراملی، وظایف برون‌مرزی دولت اسلامی وابسته به دو مسئله «ولایت» و «دفاع» است.^{۱۹} ثانیاً، قدر متیقن مسؤولیتهای فراملی، مقدار وظایف

^{۱۷}. مهدی بازرگان: انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۱۷۲-۱۷۳.

^{۱۸}. محمد جواد لاریجانی، مقولاتی در استراتژی ملی، ص ۲۰.

برون مرزی دولت اسلامی است که فارغ از هر گونه مصلحت‌گرایی باید سرلوحه عمل در سیاست خارجی قرار گیرد. ثالثاً، ملاک حفظ کشور اسلامی و تعطیلی احکام اولیه در این راستا تابع قانون «الاهم فالاهم» است. پس، به طور مطلق نمی‌توان حفظ دولت اسلامی را بر احکام اولیه (و ثانویه) مقدم دانست. اگر به طور کلی مصلحت دولت مقدم بر شریعت باشد، بیم آن می‌رود که معظم احکام دینی به این بهانه تعطیل شود. مصلحت مفهوم کلیدی و مهمی است که در فقه شیعه بیش از پیش باید تحدید شود.^{۲۰}

ملخص کلام آن که در تطبیق ملاک «تنگنای ذلت یا شهادت» بر دکترینهای سیاست خارجی دولت اسلامی می‌توان گفت کلیت دکترین صدور مطلق انقلاب زیر سؤال می‌رود.

تکلیف‌گرایی و عقلانیت

معنای صحیح «مکلف به انجام وظیفه بودن» و نترسیدن از عواقب احتمالی و نتیجه عمل آن است که با به کار گرفتن عقلانیت و با عنایت به آمالهای دینی باید استراتژی مناسبی اختیار کرد، هرچند که احتمالاً به نتیجه مورد نظر دست نیاییم. به بیان دیگر، «فعل» باید معطوف به نتیجه باشد، اما «فاعل» نباید همواره به نتایج بیاندهد. بر اساس این تفسیر، تکلیف‌گرایی و عقلانیت ابزاری و حفظ آرمانهای دین هیچ‌گونه تناقضی با هم نخواهند داشت. اگر پیش از یافتن استراتژی مناسب به تز تکلیف‌گرایی تمسک شود، خطر این مغالطه وجود دارد که معیار مکلف به وظیفه بودن، مانع کارآیی عقلانیت شود. پس، پیش از یافتن راه عقلانی و معقول، مکلف به وظیفه‌ای نیستیم؛ بلکه باید گفت تمسک به این سخن یک رتبه از انتخاب راهبرد عقلانی مؤخر است. نرسیدن به نتیجه همان گونه که ممکن است ناشی از حوادث غیرمنتظره باشد، امکان دارد از جهل در به کارگیری عقلانیت و تخصص ناشی شود.

نقش اختیار

در صورت قرار گرفتن در تنگنای ذلت یا شهادت، هرچند چاره‌ای جز پذیرفتن شهادت و در آغوش مرگ رفتن نیست، اما اختیاراً نمی‌توان خود را در منگنه ذلت یا شهادت قرار داد. به بیان دیگر، اگر راه حل سومی وجود داشته باشد و مفاسد آن به مراتب کمتر از دو راه قبل تلقی شود، توجیهی برای ورود به منگنه ذلت یا شهادت به شکل اختیاری وجود ندارد. همچنین اگر در آستانه این دو راهی قرار گرفتیم، باید حتی‌المقدور سعی کنیم در اولین فرصت ممکن خود را از آن تنگنا رها سازیم. امام (ع) در روز عاشورا فرمود وای بر شما! چرا آن وقت که هنوز شمشیر در نیام و دلها آرام بود و تصمیم به حرکت به سوی کوفه نگرفته بودیم ما را رها نکردید؟ امام حسین (ع) پس از محاصره شدن در کربلا سعی کردند خود را از آن مهلکه رها سازند و به جایی دیگر

^{۱۹}. سید صادق حقیقت، پیشین.

^{۲۰}. سید صادق حقیقت، «تحدید مصلحت».

(مکه، مدینه و یا یمن) بروند. در مجموع، امام حداقل پنج بار درخواست کردند از منگنه ذلت یا شهادت خارج شوند: قبل از نماز ظهر عاشورا در مقابل حر، بعد از نماز عصر در قبال وی، در برابر فرستاده عمر بن سعد که پرسید چرا به این جا آمده‌اید، روز عاشور در ضمن خطبه، و در ملاقات محرمانه با عمر بن سعد. در مورد اخیر هر کدام با بیست نفر بین دو اردوگاه ملاقاتی طولانی داشتند. ابن سعد ابتدا موافقت کرد؛ ولی بعد بر اساس استفساری که از یزید کرد، نظرش برگشت.^{۲۱}

از نظر فقهی نیز می‌توان به مسئله‌ای مشابه قضیه فوق اشاره کرد. اگر انسان مجبور شود به یکی از دو راه «فاسد» و «افسد» تن دهد، چاره‌ای جز قبول «اقل المحظورین» وجود ندارد. در عین حال، وارد شدن در مصادیق «قاعده دفع افسد به فاسد» اختیاراً جایز نیست. البته، باید به نقاط مشترک این دو مسئله توجه کرد؛ و گرنه شهادت «احدی الحسینین» است. وقوع اختیاری در تنگنای ذلت یا شهادت اگر در کوتاه مدت باشد، برای همگان قابل تشخیص است، اما اگر واقع شدن در این دو راهی در طول زمان و با انجام روندهای مشخصی صورت گیرد، به تخصص و عقلانیت نیاز پیدا می‌کنیم. به طور مثال، اگر مجموعه استراتژیها و اقدامهای سیاست خارجی یک دولت در طول چند سال به واقع شدن در منگنه فوق یا مصداق دفع افسد به فاسد منجر شود، عقلانیت اقتضا می‌کند که راهبردی دیگر اتخاذ شود.

در مجموع، می‌توان از مباحث فوق به نتایج ذیل دست یافت:

۱. اهداف کلی قیام عاشورا قابل انطباق بر اهداف انقلاب اسلامی ایران است.
۲. منگنه «ذلت یا شهادت» معیاری است که در نهضت کربلا موجود بود، اما در صلح امام حسن (ع) وجود نداشت.
۳. قیام سیدالشهداء (ع) از دیدگاه ویژه معیار تنگنای «ذلت یا شهادت» قابل تطبیق بر انقلاب اسلامی ایران نیست.
۴. با تطبیق فرضیه فوق بر دکترینهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، این نتیجه بدست می‌آید که نظریه صدور مطلق انقلاب از پایه‌های نظری قوی برخوردار نیست.
۵. تکلیف‌گرایی (مأمور بودن به انجام وظیفه، نه نتیجه) در معنای صحیح خود، با عقلانیت و همچنین با دین - گرای تعارضی ندارد. مکلف نبودن به نتیجه، مربوط به نیت «فاعل» و امری انفسی^{۲۲} است، نه هدفداری و عقلانی نبودن «فعل» به عنوان امری آفاقی یا عینی^{۲۳}.
۶. هر چند هنگام قرار گرفتن در منگنه ذلت یا شهادت، چاره‌ای جز پذیرفتن راه دوم نیست، اما اختیاراً نمی‌توان خود را در این تنگنا یا منگنه قرار داد. علاوه بر آن، در صورت ظاهر شدن علائم قرار گرفتن در این دو راهی، باید سعی کنیم خود را از مهلکه خلاص نماییم.

^{۲۱}. صالحی، شهید جاوید، ص ۱۴۹-۱۵۰.

^{۲۲}. subjective

^{۲۳}. objective

۷. تهاجم دشمن ممکن است شکل نظامی یا غیرنظامی (تهاجم فرهنگی) داشته باشد. در عین حال، آنچه از «شهادت» در فرضیه تحقیق مستفاد می‌شود، تهاجم نظامی برای براندازی نظام اسلامی است؛ زیرا اگر با تهاجم فرهنگی، محاصره اقتصادی و امثال آن روبه‌رو شویم، در حقیقت راه سومی برای مبارزه با دشمن در پیش رو داریم. در این که چه شیوه‌ای در چنین موقعیتی می‌بایست برگزیده شود، مقتضیات و شرایط زمان و مکان و استفاده صحیح از عقلانیت و تخصص دخیل است؛ و به هر حال، پاسخ این پرسش خارج از دایره بحث حاضر است.

۸. با توجه به بندهای چهارم و هفتم می‌توان گفت که نتیجه این بحث جنبه سلبی دارد؛ و الزاماً مؤید نظریات ملی‌گرایانه محسوب نمی‌شود. بهره‌وری از عقلانیت و نرفتن در «منگنه ذلت یا شهادت» در حالت اختیار، مستلزم عقب‌نشینی در اهداف و دست برداشتن از ارزشها نیست؛ و به هیچ وجه منافاتی با اهداف کلی قیام عاشورا و حفظ ارزشهای الهی و انسانی ندارد.